

درس گفتار

دیباجه‌ای به

فلسفه اخلاق

استاد /

محمد لگنهاوسن

شنبه‌ها ساعت ۱۶ تا ۱۸




اسکای روم
SKY ROOM

جلسه به صورت مجازی از بستر
اسکای روم برگزار می‌شود



خانه اخلاق پژوهان جوان

www.EthicsHouse.ir

 EthicsHouse

جلسه پنجم

درس گفتار

دیباجه‌ای به فلسفه اخلاق

آقای دکتر محمد لگنهاوسن

شنبه ۴ دی ۱۴۰۰

به قلم: حکمت سجادی

چکیده:

ایده اصالت، ریشه در یونان باستان دارد و سقراط اولین متفکری بود که به طور مفصل و مستقیم، آن را مطرح نمود. اما اصطلاح اصالت از طریق آثار اگزیستانسیالیست‌ها، به ویژه آثار هایدگر و سارتر مشهور شد. هایدگر به بحث اصالت بسیار پرداخت و آن را برجسته ساخت. او در کتاب معروف خود هستی و زمان را بر دو نوع اصیل (با اصالت) و غیراصیل (بی اصالت) تقسیم کرد و در کتاب به بحث از آن پرداخت. بسیاری از اگزیستانسیالیست‌ها اصالت را امری فراتر از اخلاق می‌دانند. از این رو کرکگور از زندگی مذهبی، به عنوان آنچه فراتر از زندگی اخلاقی است، بحث می‌کند. نیچه نیز در کتاب معروف خود فراتر از نیک و بد، اصالت را تحسین می‌کند.

کلیدواژگان: اخلاق اصالت، خاص گرایی، نیچه، هایدگر

اخلاق اصالت

امروز درباره اخلاق اصالت^۱ صحبت می‌کنیم. هفته گذشته با اشاره به فلسفه کانت درباره اخلاق وظیفه‌گرا صحبت کردیم. اخلاق وظیفه‌گرای کانت یک عکس‌العمل در اروپا ایجاد کرد. عقل‌گرایی او را همه فلاسفه قبول نکردند و مهمترین نهضت ضد این عقل‌گرایی در اخلاق کانت، مکتب رمانتیسم بود. رمانتیسم نه فقط یک نهضت ادبی و هنری بلکه یک مکتب فلسفی و اخلاقی بود. شاعر مشهور آلمان، فردریک شیلر^۲ (۱۷۵۹ - ۱۸۰۵) طرفدار اخلاقی بر اساس محبت^۳ بود. او گفت اخلاق بر اساس محبت بالاتر از یک اخلاق بر اساس وظیفه است. به این دلیل که با محبت می‌توانیم افعالمان را انجام دهیم که سازگار با وظیفه باشد و در هماهنگی با تمایل‌هایمان باشد. اما کانت در وظیفه‌گرایی می‌گفت باید امیالمان را کنار بگذاریم و علی‌رغم اینکه نمی‌خواهیم و میل نداریم، کار درست را انجام دهیم.

رمانتیک‌ها گفتند که به جای بحث درباره وظیفه، باید درباره عشق و محبت بحث کنیم. به جای اینکه مسائل اخلاقی را با فکر کردن حل کنیم، باید با قلب و دل حل کنیم، به جای تعقیب نظام، باید هماهنگی را تعقیب کنیم، به جای سخت‌گیری، انعطاف‌پذیری داشته باشیم و به جای توجه به فعل و تصمیم اخلاقی، باید توجه داشته باشیم که جزئی از یک کل بزرگتر

¹ The Ethics of Authenticity

². C F Von Schiller.

³ ethic of love

هستیم، زیرا ما عضوی از یک زندگی اجتماعی هستیم. و در آخر به جای بحث درباره جهانی بودن و عمومی بودن قاعده اخلاقی، باید توجه داشته باشیم که هر انسانی بی‌همتا است.

رمانتیک‌ها می‌گفتند که بدی‌ها در فلسفه کانت درست فهمیده نشده است. برای کانت بدی ریشه‌دار، خودفربیی است. و کانت فکر می‌کرد به خاطر خودفربیی است که مردم خودشان را قانع می‌کنند که مواردی که باید فعل اخلاقی انجام دهند، استثنا هستند. پس آنها یک بهانه داشتند تا قاعده‌های شرع را رعایت نکنند. اما رمانتیک‌ها گفتند که اشکال اصلی و بدی اصلی، بی‌تفاوتی است، نه اینکه مردم بهانه‌گیری می‌کنند بلکه اصلاً برایشان مهم نیست. به نظر رمانتیک‌ها از خودبیگانگی علت بدی‌ها هستند و تعهد به یک زندگی اخلاقی را تضعیف می‌کنند.

کانت معتقد بود که از بدی‌ها (یعنی همین خودفربیی)، فقط با کمک دین می‌توان عبور کرد. از این جهت کانت به دین تکیه کرد و گفت که باید رنج ببریم و توبه کنیم از کارهای بدی که کرده‌ایم و به این صورت می‌توانیم بر این خودفربیی تا اندازه‌ای غلبه کنیم.

ولی رمانتیک‌ها گفتند که، اگر ما می‌خواهیم از این بی‌تفاوتی و خودبیگانگی عبور کنیم، یک نوع تربیت اخلاقی بر اساس آزادی لازم است. یعنی هدف ما این است که آزاد باشیم و به جای اینکه به اخلاق به عنوان قیدهای محدودکننده نگاه کنیم باید به اخلاق به عنوان چیزی که ما را آزاد می‌کند، نگاه کنیم، آزادی برای رسیدن به استعدادهایی که داریم؛ آزادی از تنش، یا غیرهماهنگی در رشد و آزادی برای تحقق انسجام در خود، و هر کسی باید راه خودش را پیدا کند و کاری کند تا طبق استعداد خودش رشد کند، تا جایی که فرد احساس کند جهان خانه‌اش است. بدون هماهنگی بین فکر و قلب، هر نظامی که بر پایه احکام اخلاقی و دستورات باشد، ما را خفه می‌کند.

دیدگاهی که آنها نسبت به اخلاق داشتند به اصطلاح چارلز تیلور، اخلاق اصالت است. تیلور در نوشته‌های مختلفش، درباره اخلاق اصالت صحبت کرده است. در بیشتر کتاب‌های فلسفه که در مورد اخلاق هنجاری صحبت می‌شود، اخلاق اصالت را معمولاً جداگانه معرفی نمی‌کنند و به نظر بنده حیف است که معرفی نمی‌شود، چون سیر تاریخی به کانت می‌رسد و تمام می‌شود، و بحث‌ها حول کانت، سودگرایی و فضیلت‌محوری است.

اخلاق اصالت در غرب پر نفوذ بود و در بعضی موارد دیدند اخلاق اصالت مستلزم این است که هنجارها و قراردادهای اجتماعی را کنار بگذاریم؛ در حالی که دیدگاه شیلر این نبود. فیلسوف دیگری در این زمینه مشهور است به نام فردریک شگل^۴ (۱۷۷۲ - ۱۸۲۹)؛ او با دختر فیلسوف مشهور موسی مندلسون^۵ که شوهر داشت، ارتباط نامشروع داشت. آن دوران این مسئله، قبیح بود. اما شگل از شعار رمانتیک‌ها برای توجیه کارش استفاده کرد. و بعد مدتی دختر مندلسون از شوهرش طلاق گرفت و با

4. Karl Wilhelm Friedrich Schlegel.

5. Moses Mendelssohn.

شلگل ازدواج کرد، و بعد از ازدواج هر دو تغییر دین دادند و کاتولیک شدند. بعضی از این رویکرد این طور برداشت می‌کنند که باید هنجارهای اجتماعی و مخصوصاً هنجارهای مربوط به ارتباط زن و مرد را کنار بگذاریم. و بعضی هم از نوشته‌های زیگوند فروید (۱۸۵۶ - ۱۹۳۹) این طور نتیجه می‌گیرند که باید مسائل سنتی و محافظه‌کارانه را کنار بگذاریم. اما خود فروید سنتی بود، او نپذیرفت که کسی ارتباط نامشروع و خارج از ازدواج داشته باشد. نیچه هم از مکتب رمانتیک‌ها استفاده کرد. او گفت این هنجارهای اجتماعی اخلاقی، اخلاق برده‌ها است و این اخلاق برای کسی که قوی نباشد و باید این را کنار بگذاریم.

ژان پل سارتر

یکی از مهمترین دلایل پیدایش اخلاق اصالت در آثار فیلسوف آگزیستانسیالیسم ژان پل سارتر (۱۹۰۵ - ۱۹۸۰) یافت می‌شود. سارتر گفت که انسان‌ها به طور ذاتی آزاد هستند. عبارت او این بود که: «انسان‌ها محکوم به آزادی هستند». هیچ چیزی در فطرت انسان وجود ندارد که بتواند تعیین کند که چه چیزی درست یا چه چیزی نادرست است و ما خودمان باید انتخاب کنیم. برخی معتقدند منظور سارتر از شعارش (وجود نسبت به ماهیت تقدم دارد) مرتبط با اصالت وجود است، در صورتی که هیچ ربطی ندارد. دیدگاه سارتر این بود که: وجود ما کاملاً آزاد است، فطرت از ماهیت می‌آید و این ماهیت هیچ قیدی در انسان حمل نمی‌کند. انسان خودش باید بدون هیچ شرطی انتخاب کند و اگر این آزادی ذاتی را انکار کنیم به خاطر این که فکر می‌کنیم انتخاب‌های ما و گزینش‌های ما درباره کارهای مان، باید از قاعده‌ها و هنجارهای اجتماعی پیروی کند، در این صورت به نظر سارتر ما ایمان بد^۶ داریم.

ایمان بد، یعنی ایمان به قید و قیود، که ما را مجبور می‌کند تا آزادی مان را انکار کنیم. در این صورت ما وظایف مان را نسبت به کارهایی که می‌کنیم و چیزی که هستیم قبول نمی‌کنیم.

این فکر عجیب سارتر از کجا می‌آید؟ او گفت: بر اساس پدیدارشناسی ما به شیوه کاملاً آزاد انتخاب می‌کنیم. مردم تجربه دارند، و این تجربه منشأ اصلی برای انتخاب آزاد است. ولی مخالفان سارتر می‌گفتند، این طور نیست که ما نگاه کنیم و یک خودی پیدا کنیم و انتخاب‌های مان بدون هیچ شرط و شروطی باشد. زیرا طبق گفته خیلی از روانشناسان «خود» رشد می‌کند. وقتی که طرح‌ها در تصمیمات و تعهدات و ارتباط با دیگران یافت شود، آن هنگام هویت پیدا می‌شود. هویت چیزی نیست که یک قید از بیرون باشد، هویت مان نتیجه رشدی است که داریم، ما بر اساس اهداف و اصول انتخاب می‌کنیم و با این کار شخصیت مان شکل می‌گیرد. ما نمی‌توانیم از خودبیگانگی را با قطع کردن هر گونه ارتباطی که قید و شرطی بر انتخاب‌های ما قرار می‌دهد، از بین ببریم. بلکه باید انسجام و هماهنگی به همه وجوه «خود» بدهیم.

بعضی از پست‌مدرنیست‌ها که طرفدار سارتر هستند، این نقد را رد می‌کنند. آنها می‌گویند این ایده که یک خود منسجم وجود دارد، توهم است. خود، ذاتاً کثیر است و درون هر کسی تفاوت‌هایی هست. به لحاظ روانشناسی سلامتی این گونه است که

⁶ Bad faith

بپذیریم وجوه مختلف و مسائل ضد و نقیض داریم و نباید سعی کنیم خودی درست کنیم که در همه زمینه‌ها یک‌جور باشد و انسجام و هماهنگی داشته باشد. در روانشناسی اخلاقی و فلسفی، امروزه هنوز بحث و اختلاف نظر وجود دارد بین کسانی که می‌گویند «خود» یک واحد نهایی است که منشأ تمام انتخاب‌های ما است و دیگرانی می‌گویند که در «خود» کثرتی هست که نمی‌توانیم آن را تقلیل به یک واحد کنیم.

ولی هیچ‌کدام از این دیدگاه‌ها درباره چستی خود، به ما نمی‌گویند که کدام دیدگاه اخلاقی را باید بپذیریم، و اینکه آیا باید بپذیریم که اصالت ارزش بالاتری نسبت به فضایل دیگر دارد و اینکه آیا اصالت ذاتا یک فضیلت است یا نه.

بسیاری معتقدند اخلاق اصالت یک عکس‌العملی به نظریه کانت و ضد فلسفه کانت و اخلاق وظیفه‌گرایی است.

کانت بر اهمیت فکر کردن به خود تأکید می‌کرد. کانت بر بخشی از شعر شاعر رومی (هورس)⁷ استفاده کرد؛ *Sapere aude* که ترجمه آن این است که «جرئت کنید که بدانید، شجاع شوید که بدانید، و از فکر خودتان استفاده کنید». این شعر هم شعاری شد برای کل عصر روشنگری. در امور اخلاقی منظور از فکر کردن به خود این بود که شخص باید برای قاعده‌هایی که برای رفتارش استفاده می‌کند وظیفه یا مسئولیت قبول کند. وقتی مسئولیتی را قبول می‌کنیم، باید بدانیم که خودآیین یا خودمختار هستیم. لغت *autonomous* از دو بخش *auto* به معنای خود و *nomous* به معنای قانون تشکیل شده است، بنابراین معنای این لغت این است که ما قانون‌گذار برای خودمان هستیم. و برعکس آن، *Heteronomy* است، *hetero* یعنی دیگری و این کلمه به معنای این است که قانون از جایی خارج از ما وضع و تحمیل شود، و اینکه دیگران برای ما در امور اخلاقی تصمیم بگیرند، و اینکه ما مسئولیت نهایی برای اخلاق خودمان نداریم. دیگرآیینی در فلسفه کانت، با ایمان بد در فلسفه سارتر قابل مقایسه است. اخلاق اصالت نتیجه چند تغییر مهم در اندیشه کانت درباره خودآیینی است.

کانت گفت خودمختار کسی است که بر اساس عقل خودش تصمیم می‌گیرد. ولی در دیدگاه کانت عقل‌ها مثل هم هستند. یعنی عقل بنده و عقل شما و حتی عقل خدا، همه مثل هم هستند. این امر مطلق برای همه صحیح است و اگر من می‌خواهم آزاد باشم باید طبق آن چیزی که عقل خودم می‌گوید، عمل کنم. ولی رمانتیک‌ها گفتند که کانت واقع‌بین نیست و باید توجه داشته باشیم که ما عقول افلاطونی نیستیم، ما انسانیم و عاطفه و احساسات داریم. این خودی که اصالت دارد، باید به احساسات هم عکس‌العمل نشان بدهد، نه فقط به دلایل و به آن چیزی که عقل می‌گوید.

نیچه می‌گوید که اراده ما قوه‌ای است که باید توسط آن، تصمیم بگیریم، اعمال‌مان را تعیین کنیم و اخلاق خودمان را ایجاد کنیم. گاهی نیچه درباره اراده مانند غریزه بحث می‌کند؛ قوه‌ای درونی که تحت کنترل عقل ما نیست. ولی در نوشته‌های دیگر از اراده به عنوان قوه‌ای بحث می‌کند که بر اساس آن می‌توانیم به فراتر از انسانیت خودمان و ابرمرد⁸ برسیم.

⁷ Horace

⁸ Übermensch

با سارتر این خودمختاری یک نوع تعیین کردن خود است که انتزاعی است از تمام شرایط ممکن و صرف‌نظر از اینکه چه شرایطی به خاطر عقل، گزینه و احساسات پیش می‌آید، و افراد در انتخاب آزاد هستند و می‌توانند همه این شرایط را هنگام انتخاب کنار بگذارند. لغت **Authenticity** یا به آلمانی **Eigentlichkeit** که در فارسی به اصالت ترجمه شده، ریشه آلمانی دارد که در آثار مارتین هایدگر آمده. هایدگر در کتاب *وجود و زمان*^۹ که اولین بار در سال ۱۹۲۷ چاپ شد، این لغت را وضع کرد. هایدگر اصالت یعنی چیزی که مال خودمان است. هایدگر گفت وقتی اصالت داریم یعنی انتخاب می‌کنیم طوری باشیم که مسئولیت خودمان را قبول می‌کنیم. اصالت یک فضیلت نیست؛ بلکه شرطی است برای داشتن فضیلت و رذیلت. فرد ابتدا باید ابتدا باید طوری زندگی‌اش را تعیین کند که مسئولیت زندگی‌اش با خودش باشد و وقتی مسئولیت زندگی و ویژگی‌های شخصیتی‌اش را می‌پذیرد، فضیلت یا رذیلت امکان‌پذیر می‌شود.

خاص بودن انتخاب‌های اخلاقی (خاص‌گرایی اخلاقی)

سارتر فکر می‌کرد که فلسفه اگزیستانسیالیسم خودش شاخه‌ای از افکار هایدگر است. بعد از جنگ جهانی دوم، سارتر به واسطه دوستی، با هایدگر تماس گرفت و یک رساله برای او فرستاد و به نوعی از هایدگر خواست تا آن را تأیید کند. اما هایدگر آن را کاملاً رد کرد و گفت من فلسفه اگزیستانس را قبول نمی‌کنم. این خیلی عجیب است، چون هایدگر یکی از بنیان‌گذاران فلسفه اگزیستانسیالیسم است.

ولی این عکس‌العمل علیه اخلاق به عنوان یک نظام احکام، باعث پیدایش یگ‌گرایش در اخلاق هنجاری شد جدای از فلسفه اگزیستانس و رمانتیسیسم، این گرایش امروزه به خاص‌گرایی اخلاقی^{۱۰} مشهور شده است. این رویکرد می‌گوید هر مورد برای خودش خاص است و ما نمی‌توانیم بر اساس قاعده‌های عام تصمیم بگیریم، چون تصمیم‌های ما درباره مصداق‌های خاص است و ما باید به این خصوصیات توجه داشته باشیم تا بتوانیم بگوییم چه کاری مناسب یا نامناسب است. دیدگاه‌های مختلفی را می‌توان تحت عنوان خاص‌گرایی اخلاقی جمع‌آوری کرد.

قبل از رایج شدن خاص‌گرایی اخلاقی، جوزف فلچر^{۱۱} (۱۹۰۵ - ۱۹۹۱) نیز دیدگاهی شبیه به این داشت. او کتابی داشت با عنوان **Situation Ethics** بود. او مکتب خودش را با این عنوان پایه‌ریزی کرد. نویسنده دیگر که نزدیک به فلچر فکر می‌کرد، لاگستروپ^{۱۲} (۱۹۰۵ - ۱۹۸۱) بود. فلچر و لاگستروپ که هر دو مذهبی هم بودند، می‌خواستند نظریه اخلاقی بر اساس قاعده کنار بگذارند و از این نگرش دفاع کنند که باید به چیزهای جزئی و بی‌همتا در یک موقعیت توجه داشته باشیم و باید احساسات مناسب داشته باشیم تا بتوانیم تشخیص دهیم در هر موقعیت چه کاری خوب یا بد است.

⁹ Being and Time (Sein Und Zeit)

¹⁰ Moral Particularism.

¹¹ Joseph F. Fletcher.

¹² Knud Ejler Løgstrup

فلچر گفت ما باید یک قاعده کلی را قبول کنیم و این قاعده همان قاعده محبت است. حرف او این بود که وقتی حضرت مسیح آمد، گفت که من برای شما ده فرمان حضرت موسی را در دو فرمان خلاصه می‌کنم. اول اینکه شما باید خدا را با تمام قلب و روح‌تان دوست داشته باشید. دوم اینکه باید همسایه‌تان (دیگران) را هم مثل خودتان دوست بدارید. فلچر گفت ببینید، هر دو فرمان بر اساس عشق و محبت است. پس فقط یک اصل داریم و آن «عشق و محبت» است. تمام این قاعده‌های دیگری که در اخلاق داریم را دور بیندازید، ما باید فقط درباره عشق و محبت فکر کنیم.

حدود ۲۰ سال پیش در میان پروتستان‌های آمریکا wwjd رایج شد که روی گردنبند و چیزهای دیگر عبارت wwjd حک شده بود این عبارت مخفف What would Jesus do? است؛ یعنی حضرت مسیح در این موقعیت چه کار می‌کرد. می‌گفتند برای تصمیم‌گیری در هر موقعیتی فقط باید تصور کنیم که حضرت مسیح در این موقعیت چه می‌کرد و قاعده‌های دیگر اصلاً لازم نیست.

اما کلیسای کاتولیک دیدگاه فلچر را محکوم کرد. بعد از جنگ جهانی دوم تعدادی از کاتولیک‌ها به رویکرد اخلاق موقعیت یا اخلاق بدون قاعده عام. ولی کلیسا گفت این دیدگاه منحرفانه است و قابل قبول نیست.

به هر حال هنوز هستند کسانی که حامی این دیدگاهند و می‌گویند باید اصالتی را قبول کنیم چون قاعده‌های اخلاقی ما را خفه می‌کنند، و باید آن را کنار بگذاریم و خودمان تشخیص دهیم که در هر موقعیت چه کار باید کرد.

خیلی از آنهایی که این دیدگاه را قبول کردند، گفتند که با اخلاق هنجاری کانتی یا سودگرایی که در اواخر قرن نوزده و قرن بیست بیشتر غالب بود، همراه نبودند. آنها می‌گفتند که باید به اخلاق ارسطو برگردیم و به همین اخلاقی که در نوشته‌های قرون وسطایی مسلمانان و یهودیان و مسیحیان هست، توجه کنیم، آنها هم بیشتر روی فضیلت‌ها تأکید می‌کردند نه قاعده‌هایی برای هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم. کسی که فضیلت دارد باید تمام عوامل مربوط را در نظر بگیرد و تصمیمی بگیرد و در هر موقعیت خاص نمی‌توانیم با چند قاعده و اصل عمل کنیم.

به دلایلی شبیه این، برخی نویسندگان گفتند نظریه‌های اخلاق (مثل نظریه کانت و سودگرایان و دیگران) اصلاً بصیرت اخلاقی نمی‌دهد. شاید بتوان گفت معروف‌ترین کسی که این گرایش را داشت فیلسوف انگلیسی برنارد ویلیامز^{۱۳} (۱۹۲۹ - ۲۰۰۳) بود. برنارد ویلیامز در تاریخ فلسفه انگلیس، فرد مهمی به شمار می‌رفت. او گفت که هر نظریه‌ای که بگوید ملاک عامی برای درستی و نادرستی اخلاقی وجود دارد، غیرقابل قبول است. ویلیامز دیدگاهش پیچیده بود، چون در عین حال می‌گفت من نمی‌گویم که چنین ملاک‌هایی محال هستند. او می‌گفت ادعاهای اخلاقی را می‌توانیم در عمل توجیه کنیم و نظریه‌های فلسفی که به شیوه پیشین می‌خواهند بگویند که چه چیزی درست و نادرست است، قابل قبول نیست، ولی وقتی کار تمام شد می‌توانیم نگاه کنیم و قضاوت کنیم. او از عبارت ویتگنشتاین استفاده کرد و گفت اخلاق motley (شلوغ پلوغ)

¹³. Bernard Williams.

است. او گفت من حرف ویتکنشتاین که اخلاق شلوغ و پلوغ است را قبول می‌کنم یعنی اخلاق به قدری پیچیده است که هر دفعه که ما سعی می‌کنیم چند قاعده در آن پیدا کنیم، استثنایی در میان نظریه‌هایش پیدا می‌شود.

دیدگاهی که می‌خواهد قاعده‌های عام اخلاق را رد کند به شکل‌های مختلف (قوی و ضعیف) مطرح شد. نویسنده‌های مختلف از اصطلاح خاص‌گرایی استفاده کردند و هر کدام تعریف خودشان را از این لغت دادند. چیزی که بین همه آنها مشترک است، رد نقش اصول عام است.

اما این نپذیرفتن به چه معناست؟ از یک لحاظ می‌توانیم بگوییم که قواعد عام استثناپذیرند. یا ممکن است گفته شود اصلاً نباید توجه به قاعده‌های عام داشت، که این رویکرد افراطی‌تر یا به عبارتی قوی‌تر^{۱۴} است.

گاهی اوقات خاص‌گرایی را به‌عنوان دیدگاهی در متافیزیک مطرح می‌کنند و می‌گویند اصول اخلاقی عام اصلاً وجود ندارد. یکی از مهمترین افرادی که از این شکل از خاص‌گرایی اخلاقی دفاع می‌کند، جان‌اتان دنسی^{۱۵} است^{۱۶}. دنسی می‌گوید: در حالیکه شاید چند اصل عام اخلاقی وجود داشته باشد، اما عقلانیت فکر اخلاقی وابسته به چنین اصولی نیست. یک قاضی که کاملاً اخلاقی است باید از اصول کلی و قاعده‌های عام بیشتر استفاده کند تا بتواند قضاوت درست داشته باشد ولی صرفاً این قاعده‌ها کمک نمی‌کنند و بیش از این لازم است. جان‌اتان دنسی بر اهمیت عقلانیت و فکر اخلاقی و حکم‌هایی که صادر می‌کنند، تأکید می‌کند. پس اینجا خاص‌گرایی بیشتر یک دیدگاه معرفت‌شناختی محسوب می‌شود. به‌خاطر این که می‌گویند لازمه یک فکر عاقلانه یا حکم اخلاقی درست چیست. دنسی می‌گوید اوایل فکر می‌کردم خاص‌گرایی مکتبی در حوزه معرفت‌شناسی اخلاق است ولی بعدها متوجه شدم که بیشتر یک ادعای متافیزیکی است، و این آن چیزی است که باعث می‌شود یک کار از نظر اخلاقی درست یا نادرست باشد. و نمی‌توانیم این را تقلیل بدهیم به یک سری ویژگی‌های کارهای درست یا نادرست. یعنی همیشه باید توجه داشته باشیم که ویژگی‌های بی‌همتایی وجود دارد.

جان مک‌داول^{۱۷} فیلسوف پر نفوذ دیگری است که شکل دیگری از خاص‌گرایی اخلاقی را قبول می‌کند. او نیز می‌گوید باید در هر موقعیت امور جزئی را در نظر بگیریم تا بتوانیم تصمیم درست اخلاقی بگیریم. جان‌اتان دنسی می‌گوید خیلی تحت تأثیر فکر جان مک‌داول است. جان مک‌داول اصالتاً اهل افریقای جنوبی است، ولی بیشتر در کشورهای انگلیس و امریکا تدریس کرده است. مک‌داول بیشتر از اخلاق ارسطویی دفاع می‌کند. یعنی اخلاق بر اساس فضیلت‌ها؛ و می‌گوید که هیچ قاعده یا

¹⁴ Strong

¹⁵ Jonathan Dancy.

¹⁶ پایان‌نامه دکترای خانم دکتر خزاعی در مورد نقد جان‌اتان دنسی است. و ایشان کارهای خیلی جدی در این زمینه دارند.

¹⁷ John McDowell.

قواعد اخلاقی کفایت نمی‌کند تا نسبت به چگونگی دستیابی به زندگی اخلاقی معرفت داشته باشیم. او برای اثبات حرف‌هایش، از صحبت‌های ویتگنشتاین درباره رعایت کردن یک قاعده^{۱۸} استفاده می‌کرد.

دنبال کردن قوانین

ویتگنشتاین می‌گفت ما هیچ وقت نمی‌توانیم، کاملاً توضیح دهیم که رعایت کردن یک قاعده دقیقاً چیست؟ و چون نمی‌توانیم آن را به طور کافی و وافی تبیین کنیم، وقتی سعی می‌کنیم یک عمل اخلاقی را به عنوان عملی که قواعد را رعایت می‌کند، تبیین کنیم، ناقض می‌شود. مک‌داول هم می‌گوید کسی که می‌داند در موقعیت‌های مختلف تصمیم درست اخلاقی کدام است، البته نه با استفاده از اصول و قواعد عام، بلکه از روی شخصیت اخلاقی‌اش، این فرد می‌تواند موقعیت‌ها را به شیوه اخلاقی ببیند و بصیرت داشته باشد، و این غیرقابل تعریف است. بنابراین پارتيکولاریسم در دیدگاه مک‌داول معرفت‌شناختی است یعنی شخص در شرایط مختلف می‌داند که اخلاق چه چیزی می‌خواهد. شخص اگر بصیرت و فضیلت داشته باشد، می‌داند در هر موقعیتی اخلاق مستلزم چه کاری است. چه کسی می‌داند بصیرت دارد؟ البته، وقتی که شخصیت با فضیلتی است، نه هنگامی که یک سری قاعده را حفظ کرده باشد.

نویسنده دیگری هم به نام بندیکت اسمیت^{۱۹} تصدیق می‌کند که مک‌داول و دنسی، این حرف معرفت‌شناسی اخلاقی را قبول می‌کنند که معرفت اخلاقی این است که کسی این مهارت تشخیص کار درست را پیدا می‌کند و این از یک موقعیت به موقعیت دیگر غیرقابل بیان است. اسمیت می‌گوید آن چیزی که بیشتر در بحث‌های خاص‌گرایی مهم است، متافیزیک است نه معرفت‌شناسی.

اما بنده اینجا بیشتر می‌خواهم به خاص‌گرایی، به عنوان مکتب هنجاری در اخلاق نگاه کنم. وقتی بحث‌های خاص‌گرایی اخلاقی را مرور کنید، می‌بینید که بحث‌ها خیلی زود به سمت بحث‌های فرااخلاقی می‌روند، و بحث‌هایی درباره معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی خیلی فنی هستند. اما آن چیزی که در این بحث برای ما مهم است این است که خاص‌گرایان اخلاقی هم حرفی درباره اخلاق هنجاری دارند، یعنی درباره زندگی درست یا چپستی زندگی اخلاقی. تا اینجا دیدیم که این مکاتب اخلاقی هر کدام دیدگاه متفاوتی نسبت به زندگی اخلاقی دارند. بعضی گفتند که باید نگاه کنیم چه چیزی برای رشدمان لازم است. برخی گفتند که لذت مهمترین چیز است. برخی گفتند که سود مهم است، البته نه سود فقط برای خود، بلکه سود همه را باید در نظر گرفت. بعضی گفتند به نتایج باید نگاه کنیم. برخی گفتند نیت مهم است. همه این‌ها به یک وجه خاصی از امور اخلاقی تأکید داشتند.

¹⁸ Following rule

¹⁹ Benedict Smith

خاص‌گرایان اخلاقی هم درباره اینکه چه نوع زندگی باید داشته باشیم، حرف دارند و یک‌گرایش عرفانی در دیدگاه آنها هست. معتقدند شخص باید به درجه‌ای برسد و بعد خودش متوجه می‌شود که چه چیزی درست یا نادرست است و این قابل تعریف نیست. این قاعده‌ها و احکام فقط عصایی است که یک نابینا استفاده می‌کند تا راهش را پیدا کند. حقیقت را فقط کسی می‌بیند که به درجه‌ای می‌رسد که تمام وجوه و جوانب موقعیت را در نظر می‌گیرد و در نتیجه می‌تواند تشخیص دهد چه کاری درست است. این دیدگاه به‌عنوان یک دیدگاه افراطی در معرفت‌شناسی مطرح می‌شود. هنگامی که می‌گویند هیچ معرفت اخلاقی، وابسته به معرفت کلی درباره اخلاق وجود ندارد؛ یعنی تمام دانش ما درباره اینکه چه چیزی درست یا نادرست است، باید جزئی شود.

اگر کسی می‌خواهد این دیدگاه را اصلاح کند، دو راه دارد:

اول اینکه می‌توان گفت این طور نیست که هیچ معرفت اخلاقی وابسته به معرفت کلی وجود ندارد بلکه بعضی از دانش‌های اخلاقی ما مستقل از اصول کلی هستند. ولی برای اینکه این دیدگاه جالب شود، باید گفته شود بعضی از دانش‌های اخلاقی وابسته به قاعده‌ها و اصول کلی هستند ولی این دانش‌های وابسته به اصول کلی خیلی پیش‌پاافتاده است و مهم نیست. ولی مواردی هست که در معرفت اخلاقی مهم هستند و مستقل از اصول و قواعد و احکام هستند.

دوم این که می‌توان گفت که ما باید مشخص کنیم چه نوع استقلال از قاعده‌ها یا اصول کلی را باید در نظر بگیریم. یا می‌توان گفت مستقل است؛ یعنی لازم نیست فرد موقع تصمیم‌گیری توجه به این اصول کلی داشته باشد. اما این طور نیست که تصمیم‌ها می‌تواند خلاف این اصول شود.

پس یا می‌توان گفت معرفت اخلاقی و تشخیص کار درست یا نادرست، هیچ ربطی به قواعد کلی ندارد. ولی تا جایی که من می‌دانم هیچ کسی از این نگرش دفاع نمی‌کند. حتی دنسی هم که مدافع خاص‌گرایی است، نمی‌گوید این اصول کلی هیچ ربطی به معرفت اخلاقی ندارد، فقط می‌گوید همیشه استثنا پیدا می‌شود.

یا می‌توان گفت این اصول کلی اخلاقی عواملی را فراهم نمی‌کنند که بتوانیم همیشه در موارد خاص استفاده کنیم. دنسی مدافع این دیدگاه است.

یا می‌توان گفت این اصول کلی در تصمیم‌گیری نمی‌تواند نقش ضروری داشته باشد، می‌توان این را قبول کرد بدون پذیرفتن خاص‌گرایی آن طور که دنسی تعریف می‌کند.

یا می‌توان گفت معرفت اخلاقی کلی، یعنی معرفت به قاعده‌ها و احکام کلی کفایت نمی‌کند که در یک مصداق خاص با قیاس به نتیجه برسیم. یعنی می‌تواند یکی از ملاحظات یکی باشد که در هنگام تصمیم‌گیری لحاظ می‌کنیم ولی برهان نیست.

شکل‌های دیگر را هم می‌توان بیان کرد، ولی تنها همین چند مورد را مطرح کردم که ببینید نگرش‌های مختلفی در این مکتب هست و به نظرم جا دارد این مکتب بیشتر بررسی شود.

یک نمونه دیگر از نگرش خاص‌گرایان اخلاقی در آثار گیلبرت هارمن²⁰ دیده می‌شود. از نظر او معرفت اخلاقی وابسته به معرفت اخلاق آگاهانه به اصول کلی نیست، یعنی هنگام تصمیم‌گیری اخلاقی لازم نیست شخص به طور آگاهانه از اصول کلی استفاده کند تا استنتاج کند که چه کاری باید کرد. بلکه به‌طور ضمنی در رفتارش از یک اصل کلی استفاده می‌کند و حتی شاید او نتواند بگوید این اصل چیست ولی وقتی از بیرون نگاه کنیم می‌توانیم متوجه شویم فعل او بر اساس فلان اصل بود.

یک مثال را در نظر بگیرید: می‌گویند در یک کارخانه سوپ کنسرو از سرآشپز پرسیدند چه طور متوجه می‌شوی چه میزان نمک یا ادویه‌های دیگر باید استفاده کنی؟ می‌گوید: من فقط کمی می‌چشم و بعد متوجه می‌شوم چه چیزی لازم است اضافه کنم، اما نمی‌توانم این را به زبان بیاورم و به بقیه بگویم، فقط بر اساس تجربه به این رسیدم و قابل گفتن نیست. از او خواستند اجازه دهد شخصی یک هفته کنار او بایستد و آشپزی او را نگاه کند. این شخص متوجه شد سرآشپز سه قاعده برای اضافه کردن ادویه‌ها یا طعم‌دهنده‌ها دارد. بعد از آن کارخانه‌های دیگر از این سه قاعده برای خوشمزه شدن سوپ‌هایشان استفاده کردند. این مثالی بود برای نکته گیلبرت هارمن که گاهی ممکن است شخص بر اساس اصولی کلی کاری کند ولی خودش آگاهانه از این قاعده‌های کلی استفاده نکند.

²⁰ Gilbert Harman